



تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت شیعه: تأثیر انقلاب اسلامی بر اقتدار و موقعیت نهادی مرجعیت

فرامرز دودیان، سعید گازرانی، علی اصغر داودی^۳

چکیده:

نهاد مرجعیت شیعه به دلیل ساختار غیردولتی، استقلال مالی سستی و نفوذ عمیق اجتماعی، همواره نقش حیاتی و متمایزی در تحولات جامعه ایران ایفا کرده است. این پژوهش با هدف تحلیل و تبیین تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت شیعه پس از انقلاب اسلامی، به بررسی ابعاد تغییرات اقتدار و موقعیت نهادی آن می‌پردازد. مسئله محوری، درک این است که چگونه استقرار نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و تحولات پس‌انقلاب، بر ماهیت کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت تأثیر گذاشته است. پرسش اصلی این است که: سازوکارهای ساختاری پدید آمده در دوره پس‌انقلاب، چه تأثیراتی بر اقتدار و ماهیت کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت شیعه برجای گذاشته‌اند؟ در فرضیه بیان می‌شود که به‌دنبال ورود بخشی از مرجعیت به ساختار رسمی حکومت، موقعیت نهادی آن در حوزه‌های اجتماعی-فرهنگی، دستخوش تغییر شده است؛ این امر، زمینه‌ساز چالش‌هایی ساختاری برای حفظ استقلال سستی در کارکردهای داورى مستقل، آموزشی، هدایت‌گری و ارشاد جامعه گردیده است. روش‌شناسی این تحقیق تحلیلی-تطبیقی است و تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت را در دو مقطع پیش و پس از انقلاب اسلامی مورد مطالعه و مقایسه قرار می‌دهد. یافته‌ها حاکی از آن است که تغییر در منابع تأمین مالی برخی مراجع، ادغام کارکردهای قضایی و داورى در نهادهای حکومتی و چارچوب‌بندی جدید فضای رسمی، در مجموع باعث شده‌اند تا الگوی کارکردی مرجعیت شیعه در ابعاد اجتماعی-فرهنگی با چالش‌هایی جدی در زمینه حفظ استقلال و فرسایش سرمایه‌های نمادین مواجه شود. این دگرگونی، چالش‌هایی را در مسیر حفظ یکپارچگی سستی نهاد مرجعیت و موقعیت فراگیر آن در میان بدنه جامعه ایجاد کرده است.

واژگان اصلی: مرجعیت شیعه، انقلاب اسلامی، کارکرد اجتماعی-فرهنگی، استقلال نهادی، نظریه پیر بوردیو.

۱. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، مشهد، ایران

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول)

saeed.gazerani@iau.ac.ir

۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

مقدمه

نهاد مرجعیت شیعه، بویژه از دوره صفویه به بعد، همواره فراتر از یک نهاد صرفاً فقهی و مذهبی عمل کرده است. این نهاد، به مثابه یک نیروی اجتماعی نافذ و فراگیر، به دلیل استقلال ساختاری، مالی و فکری و نفوذ اجتماعی بود، توانست مراجع را به یک اقتدار فرهنگی و اجتماعی بی‌بدیل مجهز سازد. کارکردهای اصلی مرجعیت پیش از انقلاب، نه تنها شامل ارائه فتوا و استنباط احکام، بلکه دربرگیرنده وظایف دیگری همچون داوری‌های اجتماعی، هدایتگری و ارشاد جامعه، حفظ ارزش‌های دینی، و تعلیم و تربیت مردم بود. در بزنگاه‌های تاریخی مهم، مانند نهضت تنباکو، جنبش مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت، این نهاد با حفظ استقلال از ساختار حاکمیت، توانست به‌عنوان نیروی بسیج‌کننده و جهت‌دهنده مواضع کلان جامعه عمل نماید. این استقلال، ضامن توانایی مرجعیت برای حفظ رسالت اصیل دینی و اجتماعی خود، بدون ملاحظاتی سیاسی زودگذر، بود. با پیروزی انقلاب اسلامی دگرگونی بنیادینی در ساختار قدرت و نسبت میان نهاد دین و دولت پدید آمد. هدف‌گذاری انقلاب اسلامی، پیوند عمیق‌تر میان دین و حکومت و تحقق آرمان‌های دینی در سپهرهای گوناگون حیات اجتماعی بود. با گذر زمان، ورود گسترده و بی‌سابقه روحانیون و بخشی از مراجع به عرصه‌های اجرایی، قضایی و تقنینی، مرزهای سنتی و تعریف‌شده میان نهاد دینی و نهاد سیاسی را دستخوش تغییر نمود. این تغییرات ساختاری، نه تنها کارکرد سیاسی مرجعیت را تحت تأثیر قرار داد، بلکه به طور عمیقی بر اقتدار و ماهیت کارکرد اجتماعی - فرهنگی آن نیز تأثیرگذار بود. مرجعیت که پیش از این به مثابه یک نهاد نظارتی و داوری مستقل در جامعه عمل می‌کرد، در دوره جدید با چالش‌های پیچیده‌ای در حفظ موقعیت فراگیر و غیردولتی خود مواجه گردید.

هدف تحلیل و تبیین تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت شیعه پس از انقلاب اسلامی است. مسئله محوری، درک این است که چگونه استقرار نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و تحولات پس‌انقلاب، بر ماهیت کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت تأثیر گذاشته است. بر این اساس، پرسش اصلی این است که: سازوکارهای ساختاری پدید آمده در دوره پس‌انقلاب، چه تأثیراتی بر اقتدار و ماهیت کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت شیعه برجای گذاشته‌اند؟ در فرضیه بیان می‌شود که به‌دنبال ورود بخشی از روحانیت به ساختار رسمی حکومت، موقعیت نهادی مرجعیت در حوزه‌های اجتماعی-فرهنگی، دستخوش تغییر شده است؛ این امر، زمینه‌ساز چالش‌هایی ساختاری برای حفظ استقلال سنتی در کارکردهای داوری مستقل و هدایتگری

فراحکومتی آن گردیده است. برای تبیین ژرف‌تر این تحولات نهادی، پژوهش حاضر از نظریه میدان و سرمایه‌های پیر بوردیو به‌عنوان چارچوب تحلیلی بهره می‌گیرد. مرجعیت شیعه به‌عنوان یک میدان اجتماعی خاص در نظر گرفته می‌شود که در تقاطع میدان قدرت سیاسی قرار گرفته است. این تحقیق با استفاده از مفهوم سرمایه‌ها، بویژه سرمایه فرهنگی و نمادین تحلیل می‌نماید که چگونه ترتیبات جدید حکمرانی پسانقلاب در تلاش برای بازتوزیع و تغییر شکل سرمایه‌های سنتی مراجع بوده‌اند. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای جدید، با تغییر قواعد بازی در این میدان، به تدریج منجر به تغییر در ماهیت کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت و چالش‌هایی در حفظ استقلال آن شده‌اند. روش‌شناسی این تحقیق تحلیلی-تطبیقی است و تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت را در دو مقطع پیش و پس از انقلاب اسلامی مورد مطالعه و مقایسه قرار می‌دهد.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با نهاد مرجعیت شیعه و نسبت آن با قدرت سیاسی در ایران را می‌توان در سه دسته کلان تقسیم‌بندی کرد.

الف) مطالعات متمرکز بر تطور تاریخی و زمینه‌ساز تحول: در این راستا، طباطبایی و همکاران (۱۳۴۱)، در کتاب «بחי درباره مرجعیت و روحانیت»، عملکرد روحانیت را در دوره‌ای تحلیل می‌کنند که کاملاً از امکانات مالی و ساختاری دولتی فاصله داشتند و معیار سنجش استقلال نهادی مرجعیت پیش از انقلاب را ترسیم می‌کنند. منظورالاجداد (۱۳۷۹)، در کتاب «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست»، گزارش‌هایی مستند از فعالیت‌های مراجع بزرگ تا ۱۳۳۹ ارائه داده و بر روند تمرکز یافتن اقتدار مراجع تأکید می‌کند، تحولی که ماهیت آن در دوره پسانقلاب دگرگون شد. جعفریان (۱۳۸۲)، در مقاله «مرجعیت سیاسی شیعه»، به تثبیت مرجعیت پس از آیت‌الله بروجردی و شکل‌گیری سه‌گرایش سیاسی متمایز در روحانیت معاصر می‌پردازد که نشان‌دهنده بستر چنددستگی ساختاری پس از قدرت‌گیری است. همچنین، جعفریان (۱۳۸۶)، در مقاله «تطوری تاریخی در مفهوم مرجعیت»، به تکامل مرجعیت از دوره امامان تا معاصر اشاره کرده و بر تحول نهایی آن به سمت رهبری سیاسی-مذهبی با ظهور ولایت فقیه تأکید می‌ورزد. در نهایت، عیوضی (۱۳۸۶)، در مقاله «روحانیت شیعه و تحولات سیاسی-اجتماعی»، تأکید می‌کند که استقلال اقتصادی و قداست مذهبی، نقش مهمی در هدایت جنبش‌های مردمی پیش از انقلاب ایفا

کرد و این دوره به عنوان معیار سنجش تحول کارکردی پس از انقلاب ضروری است.

ب) مطالعات متمرکز بر تحولات ساختاری و کارکردی پس از انقلاب: نقیب‌زاده و ام‌بانی زوارم (۱۳۸۲)، در کتاب «نقش روحانیت شیعه در انقلاب اسلامی ایران»، مبانی نظری ارتباط دین و سیاست و نقش روحانیت در نظام سیاسی جدید را تحلیل می‌کنند که پیش‌نیازی برای درک تحول کارکردی است. فراتی و اسلامی (۱۳۹۱)، در مقاله «روحانیت و مقایسه سیستم آن پس از مشروطه با دوران پس از انقلاب اسلامی ایران»، نشان می‌دهند که ساختار اقتداری روحانیت پس از انقلاب پیچیده‌تر و منسجم‌تر شده است، هرچند کارکردهای سستی دچار تغییر گردیده‌اند. سلامی (۱۳۹۱)، در مقاله «مقایسه سیستم روحانیت بعد از مشروطه با بعد از انقلاب اسلامی ایران»، به تحول ساختاری و کارکردی نهاد روحانیت پس از انقلاب پرداخته و بر گسترش نفوذ و کارکردهای سیاسی آن تأکید دارد. شجاعی‌زند (۱۳۹۱)، در مقاله «کاهش نفوذ اجتماعی روحانیت در ایران؛ الگویی برای بررسی»، تأکید می‌کند که برآمدن روحانیت به قدرت سیاسی، یکی از عوامل اصلی کاهش نفوذ اجتماعی سستی این طبقه بوده است. سیف (۱۳۹۳)، در پایان‌نامه «جایگاه سیاسی مرجعیت شیعه در جمهوری اسلامی ایران»، نقش مراجع را صرفاً در چارچوب نظارت بر سیاست‌ها و حمایت از ولی فقیه تحلیل می‌کند که نشانگر تغییر نقش به سوی نهاد همسو با ساختار حاکم است. فراتی (۱۳۹۶)، در مقاله «اقتدار مدنی روحانیت و چالش‌های نوین آن»، بیان می‌دارد که وابستگی مالی و ساختاری روحانیت به دولت، موجب تضعیف نقش انتقادی این نهاد در دوره پس از انقلاب شده است. نهایتاً، حبیبی قرانی (۱۳۹۸)، در پایان‌نامه «آینده‌پژوهی مرجعیت شیعه و انقلاب اسلامی»، تحول نقش مرجعیت از نقش هدایت‌کننده صرف در مشروطه را به وضعیت پس از انقلاب با تغییر موازنه قدرت پیوند می‌دهد.

ب) مطالعات متمرکز بر چارچوب‌های نظری: مهدی خلجی (۱۳۸۹) در کتاب «نظم نوین روحانیت در ایران»، طبقه روحانیت را از منظر انواع سرمایه‌های آن (فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی) تحلیل کرده و واکنش آن‌ها به دولت مدرن را بررسی می‌کند. نعمت‌پور و همکاران (۱۳۹۸)، در مقاله «بررسی نقش و کارکرد سیاسی اجتماعی گفتمان نهاد روحانیت شیعه در دوره حکومت پهلوی دوم ۱۳۲۰-۱۳۵۷ بر اساس نظریه میدان پی‌یر بوردیو»، از نظریه میدان بوردیو برای تحلیل کارکرد سیاسی-اجتماعی روحانیت در مقطع پهلوی دوم استفاده کرده‌اند. نوح‌دوست (۱۳۹۸) در رساله دکتری خود با عنوان «وضعیت سنجی سرمایه روحانیت قبل و بعد از پیروزی انقلاب

اسلامی»، به بررسی تغییر منابع قدرت و سرمایه‌های طبقه روحانیت در دو دوره پیش و پس از انقلاب اسلامی می‌پردازد. نوآوری پژوهش حاضر، تمرکز صرف بر دوره پس از انقلاب اسلامی و تحولات ساختاری و کارکردی نهاد مرجعیت شیعه در چارچوب حکمرانی جدید است. این مطالعه، با تأکید بر تحلیل کارکردی، به‌طور دقیق نقش‌ها و وظایف جدید پذیرفته‌شده مرجعیت و چگونگی دگرذیسی کارکردهای سنتی را واکاوی می‌کند. در نهایت، هدف ارائه تصویری جامع و انتقادی از این دگرگونی‌ها است تا از تقلیل پیچیدگی‌های تعامل نهاد مرجعیت با حکومت و جامعه در ایران معاصر دوری جوید.

۱. مبانی نظری

در پژوهش حاضر، برای تحلیل «تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی نهاد مرجعیت شیعه» در دوره پس از انقلاب اسلامی ایران، نظریه سرمایه‌ها و میدان‌های پیر بوردیو به عنوان چارچوب نظری اتخاذ شده است.

۱-۱. مفاهیم کلیدی نظریه بوردیو: میدان، عادت‌واره و سرمایه

میدان، که بوردیو آن را شبکه‌ای از روابط واقعی میان موقعیت‌ها می‌داند، عرصه رقابتی در جامعه است که بر اساس ساختار توزیع قدرت و انواع سرمایه‌ها شکل می‌گیرد (Bourdieu & Wacquant, 1992: 197). جهان اجتماعی به میدان‌های متعدد و نسبتاً مستقلی مانند میدان دین، سیاست، اقتصاد و فرهنگ تقسیم شده است که هر یک دارای قواعد، منافع و سلسله‌مراتب خاص خود هستند (پرستش، ۱۳۸۵: ۷). بازیگران در این میدان‌ها برای تصاحب، سرمایه‌ها، منابع و منافع مشخص به مبارزه می‌پردازند (Bourdieu, 2005: 229-230). در این میان، میدان قدرت، به عنوان یک فرامیدان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که به مثابه یک فرامیدان، سازمان‌دهنده و تنظیم‌کننده تمایزات و منازعات در سایر میداين است و به میدان به شکل روابط نیرویی میان موقعیت‌های اجتماعی عمل می‌کند و از نوعی سرمایه برخوردار است که به دارندگان آن قدرت ورود به منازعات بر سر انحصار قدرت و تعریف مشروعیت شکل قدرت را می‌دهد (Bourdieu, 1996: 220).

¹. Field

عادت‌واره، مجموعه‌ای از الگوهای ذهنی و رفتاری است که فرد بر اساس تجربه‌های اجتماعی خود کسب می‌کند و به عنوان چارچوبی ناخودآگاه برای کنش‌ها و استراتژی‌ها عمل می‌کند (گلابی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۲۶). در واقع، عمل فرد ترکیبی از ویژگی‌های محیطی (میدان) و شخصی (عادت‌واره) است (نوعدوست، ۱۳۹۷: ۳۰). سرمایه، آفراتر از معنای اقتصادی محض، به هر منبع مؤثری گفته می‌شود که فرد در یک حوزه خاص می‌تواند به دست آورد و در رقابت با دیگران به او بهره برساند (Wacquant, 2006: 26). بوردیو سرمایه را به چهار نوع اصلی تقسیم می‌کند که قابلیت تبدیل به یکدیگر را دارند: سرمایه اقتصادی (دارایی‌های مادی)، سرمایه فرهنگی شامل دانش، مهارت و مدارک تحصیلی. سرمایه اجتماعی (شبکه‌های روابط و پیوندهای اجتماعی)، (Bourdieu, 1986: 248). و سرمایه نمادین شامل اعتبار، احترام، پرستیژ و مشروعیت که حاصل باور و اعتماد دیگران است (طایفی و شیخ الاسلامی، ۱۴۰۳: ۸۷). بوردیو سرمایه نمادین را ابزار مشروعیت‌بخشی به قدرت می‌داند که حاکمان با آن نفوذ خود را تثبیت می‌کنند. این سرمایه منبع اصلی قدرت است، زیرا دارندگان آن مشروعیت بهره‌برداری از آن را نسبت به کسانی که کمتر در اختیار دارند، کسب کرده‌اند (نقیب‌زاده و استوار، ۱۳۹۱: ۲۸۵). بنابراین اگر از سرمایه نمادین کاسته شود، از میزان نفوذ، اقتدار، احترام و در نهایت قدرت دارندگان آن کاسته می‌شود. در مجموع این سرمایه‌ها هم ابزار و هم هدف استراتژی‌های بازیگران در میدان هستند و نقش کلیدی در شکل‌دهی قدرت و نابرابری‌ها دارند.

۲-۱. نقش نظریه بوردیو در تحلیل تحول کارکردی مرجعیت

نظریه بوردیو به مثابه یک ابزار تحلیلی، امکان تحلیل تحول کارکردهای نهاد مرجعیت شیعه را در سه سطح فراهم می‌آورد:

۱. تحلیل نهاد مرجعیت به عنوان میدان: مرجعیت شیعه به عنوان یک میدان اجتماعی-دینی مستقل قابل تحلیل است که دارای قواعد و سلسله‌مراتب خاصی است. انقلاب اسلامی یک نقطه عطف تاریخی است که موجب بازتعریف قواعد و مرزهای این میدان در تعامل با میدان قدرت سیاسی شده است. تحلیل در این چارچوب، رقابت مراجع با یکدیگر و با نهادهای نوین حکومتی برای انحصار تعریف مشروعیت و توزیع سرمایه‌های دینی را آشکار می‌سازد.

1. Habitus

2. Capital

۲. تحلیل کارکردی بر اساس سرمایه‌ها: کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت شیعه پس از انقلاب، با ترکیب و تبدیل سرمایه‌های آن تبیین می‌شود. سرمایه فرهنگی و نمادین مرجعیت، پایه‌های اصلی قدرت و مشروعیت آن بوده‌اند؛ اما پس از انقلاب، این سرمایه‌ها به شیوه‌ای استراتژیک به سرمایه سیاسی و سرمایه اقتصادی تبدیل شده‌اند. این تبدیل سرمایه‌ها، مرجعیت را از نقش سنتی صرفاً دینی فراتر برده و کارکردهای سیاسی آن را گسترش داده است.

۳. تحلیل چالش استقلال در میدان قدرت: با ورود مرجعیت به میدان رقابتی قدرت، چالش حفظ استقلال نهادی آن در مواجهه با میدان سیاسی (حکومت) بررسی می‌شود. میدان قدرت، به عنوان فرامیدان، ساختار سایر میدان‌ها را تنظیم می‌کند. از این منظر، تغییر کارکرد مرجعیت پس از انقلاب را می‌توان به عنوان تلاشی برای تغییر قواعد بازی در میدان، یا واکنشی به تغییرات ایجاد شده توسط میدان قدرت فهمید.

۲. ویژگی‌ها و کارکردهای ذاتی و اجتماعی-فرهنگی مرجعیت

به منظور بررسی تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی نهاد مرجعیت بعد از انقلاب، لازم است که در ابتدا به ویژگی‌ها و کارکردهای ذاتی و در ادامه کارکردهای اجتماعی-فرهنگی این نهاد در قبل از انقلاب پرداخته شود.

۱-۲. ویژگی‌ها و کارکردهای ذاتی

نهاد مرجعیت شیعه با ویژگی‌های خاص و کارکردهای متعدد ذاتی ذیل، جایگاهی بی‌بدیل در جامعه دینی و سیاسی یافته است.

۱-۱-۲. استقلال مالی، فکری و سازمانی

استقلال مالی مرجع تقلید به معنای تأمین منابع مالی از وجوهات شرعی، موقوفات و کمک‌های مردمی است که وابستگی به قدرت‌های سیاسی و نهادهای دولتی را کاهش می‌دهد (اطهری و دستغیب، ۱۳۹۳: ۸۸). این استقلال ضامن آزادی صدور فتوا و اجتهاد و امکان اتخاذ تصمیمات سیاسی مستقل از حکومت بر اساس اصول اسلامی است. بدین ترتیب، مراجع نه تنها به عنوان مفسران دین، بلکه به مقامی بالاتر از حاکمان تبدیل شده و نقش هدایت سیاسی و اجتماعی جامعه را ایفا کردند (عیوضی، ۱۳۸۶: ۱۱). از نظر سازمانی نیز، مرجعیت به نهادی اطلاق می‌شود که حول شخصیت مرجع شکل گرفته و نیازمند ساختارهایی مانند دفاتر، مدارس دینی، مساجد و شبکه‌های ارتباطی مستقل از قدرت‌های بیرونی است (بیگدلی و زیباکلام، ۱۳۹۸: ۴). این سازمان‌ها

برای حفظ استقلال و تأثیرگذاری سیاسی و اجتماعی ضروری‌اند.

۲-۱-۲. وظایف مرجعیت: فتوا، قضاوت، رسیدگی به امور شرعی

فتوا دادن یکی از مهم‌ترین وظایف مرجع تقلید است که با تحلیل مسائل نوظهور و صدور حکم شرعی، راهنمای عمل جامعه دینی محسوب می‌شود (اعرافی و آزادی، ۱۴۰۱: ۸). همچنین مرجعیت در قضاوت شرعی نقش محوری دارد؛ مرجع می‌تواند به‌عنوان قاضی یا ناظر بر سیستم قضایی عمل کند و نماد عدالت دینی باشد. در دوره صفویه و بویژه قاجار، محاکم شرع زیر نظر علما و مبتنی بر فقه شیعه فعالیت می‌کردند و در کنار نظام قضایی عرفی دولت قرار داشتند؛ این دوگانگی تا تصویب قانون مدنی ۱۹۱۱ ادامه یافت (الگار، ۱۳۶۹: ۳۵). علاوه بر قضاوت، مرجعیت بر اجرای احکام دینی و حمایت از حقوق مذهبی و اجتماعی پیروان نظارت دارد. لمبتون معتقد است که طبقات مختلف جامعه، در زمینه‌هایی مانند قواعد تجارت، آموزش فرزندان و مسائل اجتماعی همچون ازدواج و شرکت در مراسم مختلف، به فتاوی مراجع تقلید و امدادهای طبقه روحانیت وابسته و نیازمند بوده‌اند (لمبتون، ۱۳۶۳: ۲۸۱). بنابراین مراجع تقلید در طول تاریخ علاوه بر مسئولیت‌های شرعی، وظیفه تنظیم معیشت و سعادت مردم را نیز بر عهده داشته‌اند. آنها نه تنها نگران امور عبادی مانند نماز و روزه بوده‌اند، بلکه به امور مادی مردم از جمله روابط خانوادگی و اجتماعی، ازدواج، و حفظ ناموس نیز توجه داشتند (علوی سیستانی، ۱۳۸۸: ۲-۴). بنابراین، مرجعیت تنها نهاد صدور فتوا نیست، بلکه نهادی فعال و ناظر بر تحقق عملی احکام دینی در زندگی روزمره جامعه است.

۲-۱-۳. نقش مرجعیت در حفظ و ترویج دین

مرجعیت شیعه نقش کلیدی در حفظ میراث دینی و ترویج معارف اسلامی دارد که از طریق آموزش، انتشار کتاب‌های دینی، حمایت از حوزه‌های علمیه و برپایی مراسم مذهبی محقق می‌شود. این نهاد با استفاده از سرمایه علمی و فرهنگی خود، منابع دینی را حفظ و از تحریف آنها جلوگیری می‌کند. مرجعیت به‌عنوان هدایتگر معنوی، ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را ترویج و به‌ویژه از دوره صفویه به بعد، بر قوانین مذهبی، آموزش و خدمات اجتماعی نظارت داشته است (کدی، ۱۳۸۱: ۳۴). وظیفه مرجعیت، حفاظت از افراد و نگرانی از شریعت است (صابر و دیگران، ۱۳۹۹: ۷۸). همچنین، مرجعیت با پشتوانه مردم، قدرت مشروعی در برابر قدرت سیاسی ایجاد کرده و در صورت نقض قوانین دینی توسط حکومت، نقش رهبری سیاسی و مشروعیت‌بخش را

ایفا می‌کند. به این ترتیب، مرجعیت علاوه بر فقه، مسئول پاسداری از هویت دینی و فرهنگی جامعه است.

۲-۲. کارکردهای اجتماعی-فرهنگی

مرجعیت شیعه علاوه بر کارکردهای ذاتی و فقهی، همواره دارای کارکردها و نقش‌های مهم و گسترده اجتماعی-فرهنگی به شرح ذیل بوده است.

۲-۲-۱. هدایتگری و ارشاد جامعه

مرجعیت وظیفه هدایت و ارشاد معنوی جامعه را بر عهده دارد. این کارکرد از طریق تبلیغ معارف دینی، توصیه به رفتارهای اخلاقی و اجتماعی و پاسخ به مسائل روز و سؤالات و شبهات فکری و دینی جامعه انجام می‌شود (صمدی، ۱۳۵۸: ۳۲). مرجعیت دینی به‌عنوان راهنمای اصلی، نقشی محوری در تثبیت هنجارها و ارزش‌ها و ایجاد پیوندی مستحکم میان مردم و علما ایفا می‌کند. این نهاد، منبع اصلی راهنمایی معنوی و فقهی است و مردم برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی خود به آن رجوع می‌کنند. همین ارتباط مستمر، مرجعیت را به تأثیرگذارترین نهاد در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور بدل ساخته است. مراجع تقلید با صدور فتاوا و تبیین احکام، نقشی اساسی در فرآیند جامعه‌پذیری سیاسی و فرهنگی ایفا می‌کنند. جامعه ایران بر پایه باورهای دینی شکل گرفته و مراجع را ستون هدایت معنوی و اخلاقی خود می‌داند (شمیم، ۱۳۷۹: ۳۶۸). در نتیجه، هدایتگری مرجعیت مستقیماً با مشروعیت و اقتدار اجتماعی آن مرتبط است و موجب انسجام معنوی و فرهنگی می‌شود.

۲-۲-۲. خدمات فرهنگی و آموزشی

مرجعیت در حوزه فرهنگ و آموزش نیز فعال است و با تأسیس مدارس دینی، نشر کتاب‌های مذهبی و حمایت از فعالیت‌های فرهنگی، به ترویج معارف دینی و ارتقای سطح علمی جامعه کمک می‌کند. تأسیس حوزه علمیه قم نمونه‌ای برجسته از واکنش مرجعیت شیعه به تحولات فکری و سیاسی بود که به توسعه نهادهای آموزشی مذهبی انجامید (خاکرند و بیاتی، ۱۳۹۲: ۳۵). در دوره صفویه، مراجع، مجتهدین و علما نقش مهم فرهنگی و آموزشی داشتند و با تأسیس مدارس دینی، نسل جدید را با آموزه‌های شیعه اثنی‌عشری تربیت می‌کردند (وکیلان، ۱۳۸۱: ۵۸). در دوران قاجار، وظیفه آموزش و انتقال فرهنگ به نسل‌های بعدی، به‌طور انحصاری در اختیار روحانیون بود و نهاد رقیبی نداشت. این امر از طریق آموزش در مکتب‌خانه‌ها، و

همچنین از طریق تبلیغات عمومی در مساجد و منابر و برگزاری مراسم مذهبی که نقش مهمی در انتقال آموزه‌های دینی داشتند، محقق می‌شد (کدی، ۱۳۸۱: ۳۴). در نتیجه، فرهنگ و آموزش جامعه ایرانی تقریباً به‌طور کامل تحت مدیریت طبقه روحانی و مرجعیت قرار داشت (شمیم، ۱۳۷۹: ۳۷۱). ظهور و گسترش مدارس جدید عرفی و مبتنی بر علوم نوین در اواسط دوره قاجار، نظام آموزشی سنتی تحت سلطه روحانیت را به چالش کشید و زمینه‌ساز مخالفت‌های جدی بین علما و دولت شد. این دگرگونی در دوران پهلوی به اوج خود رسید؛ مدارس و دانشگاه‌های جدید توسعه یافتند، در حالی که ثبت‌نام در مکتب‌خانه‌ها و تعداد طلاب علوم دینی به شدت کاهش یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۲-۱۳۳). به طور کلی، تعلیم و تربیت دینی و فرهنگی، برجسته‌ترین و پایدارترین خدمت مرجعیت شیعه است که نقش اساسی در حفظ میراث دینی و انتقال آموزه‌های اخلاقی و فقهی ایفا کرده است. در مجموع، کارکردهای فرهنگی و آموزشی، سرمایه‌های نمادین و اجتماعی مرجعیت را تقویت نموده و مؤثرترین وجه آن را در بلندمدت رقم می‌زند.

۲-۳. رسیدگی به امور شرعی و قضایی

ایفای نقش داوری مستقل و قضاوت در اختلافات، یکی از کارویژه‌های تاریخی و دیرپای نهاد مرجعیت و روحانیت شیعه بود که از دوره صفویه به بعد در کنار قضاوت عرف حکومتی عمل می‌کرد (نوعدوست، ۱۳۹۷: ۶۷). این نقش در دوران قاجار نیز ادامه یافت و مراجع بزرگی مانند میرزای شیرازی نه تنها در اختلافات مردم، بلکه حتی در منازعات بین مردم و حکومت (مانند قرارداد رژی) به عنوان داور نهایی ایفای نقش می‌کردند. در این دوره، دادگاه‌های شرع که قوانینشان از شرع گرفته می‌شد و مجری آن فقها و مجتهدان بودند، در مقابل دادگاه‌های عرف یا دولتی رواج داشت. مردم امورات و اختلافات خود در دعاوی حقوقی و عقود از قبیل ازدواج و طلاق، داد و ستد و به‌طور کلی مشاجره‌ها و مرافعه‌هایی که جنبه شخصی یا بازرگانی داشت را به این دادگاه‌ها واگذار می‌کردند (کلاهی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۸). از دوره صفویه تا آستانه انقلاب مشروطه، تقسیم قدرت نسبتاً پایداری میان رؤسای حکومت و روحانیون وجود داشت؛ به‌گونه‌ای که منصب قضاوت و داوری در اختلافات حقوقی به‌طور مستقل بر عهده علما و مراجع بود. این بزرگان دینی بدون داشتن مناصب رسمی حکومتی، مسئولیت رسیدگی به مرافعات حقوقی، صدور احکام قضایی، نظارت بر ثبت املاک و اخذ مالیات شرعی را به عهده داشتند. در مقابل، حکومت سیاسی و اداره امور کشور در دست شاه و دیگر عوامل حکومتی بود. بر این اساس، روحانیون

به‌عنوان «رؤسای ملت» و عمال حکومت به عنوان «رؤسای دولت» شناخته می‌شدند (آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). با آغاز دوره پهلوی و مدرنیزاسیون قضایی، رضاشاه با تصویب قانون مدنی و آیین دادرسی مدنی در سال ۱۳۰۷، سیستم قضایی یکپارچه و سکولار ایجاد کرد و دادگاه‌های شرع را رسماً ملغی نمود (بنانی و زندیه، ۱۳۸۵: ۳۵). این اقدام، نقش رسمی قضاوت را از علما گرفت، اما به دلیل مشروعیت عمیق مردمی، مراجع تقلید همچنان به عنوان داوران غیررسمی و مورد اعتماد به این کارکرد ادامه دادند. مردم متدین دعاوی خود را عمدتاً نزد مراجع و ائمه جماعات حل و فصل می‌کردند، که نه تنها محدود به اختلافات مالی بود، بلکه شامل دعاوی خانوادگی، نزاع‌های محلی و تنش‌های قومی نیز می‌شد. بنابراین، حتی در دوره حاکمیت نهادهای رسمی حقوقی و قضایی، مراجع تقلید و علمای دینی به عنوان مرجع مشروع، مستقل و مورد اعتماد مردم در داوری و حل اختلافات نقش مؤثر داشتند (محمدی، ۱۳۷۳: ۷۴). این حضور نشانه تداوم سنت دیرینه‌ای است که در برابر نهادهای مدرن دولت سکولار پهلوی دوام آورد.

۳. تحول کارکرد اجتماعی-فرهنگی پس از انقلاب

با وقوع انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، در بسیاری از کارکردهای مرجعیت شیعه تحولات و تغییراتی رخ داد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۳-۱. مراجع و ساختار قدرت سیاسی پس از انقلاب

در نظام جمهوری اسلامی، مرجعیت به عنوان نماد مشروعیت دینی، برخلاف دوره‌های پیشین، مستقیماً در نهادهای حکومتی حضور یافته و نقش کلیدی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌ها ایفا کرد.

۳-۱-۱. تفسیر جدید از مرجعیت و ولایت

مرجعیت شیعه در طول تاریخ نهادی بوده که عمدتاً به عنوان مرجع تقلید در مسائل فقهی و شرعی شناخته می‌شده است. سیر تکوین و تحول این نهاد اساساً به منظور ایجاد تمرکز در نهاد دینی بوده و نقش اصلی آن تعیین احکام دینی، پاسخ به پرسش‌های شرعی و هدایت جامعه در امور فردی و اجتماعی بوده است. همچنین پیش از انقلاب، مفهوم ولایت در فقه شیعه محدود به سرپرستی در امور فردی مانند ولایت بر اموال صغیر و امر به معروف و نهی از منکر بود و شامل حاکمیت سیاسی گسترده نمی‌شد (پورمولا و حمیدی، ۱۳۹۵: ۲). اما پس از پیروزی انقلاب مفهوم و جایگاه مرجعیت دستخوش تغییرات نوینی شد.

نظریه ولایت فقیه تحولی عمیق در بنیان فقهی و سیاسی مرجعیت شیعه ایجاد کرد، به‌گونه‌ای که امام خمینی (ره) این نظریه را اساس مشروعیت سیاسی و حکومتی در نظام اسلامی دانستند (کلانتری و فتاحیان، ۱۳۹۱: ۷۹). قبل از انقلاب، مرجع در شیعه بیشتر به‌عنوان مرجع فقهی شناخته می‌شد و سیاست رسمی در اختیار دولت‌ها باقی می‌ماند. نظریه‌های ولایت فقیه پیش از انقلاب، مانند «وکالت فقیه» آیت‌الله حائری، «خلافت مردم و نظارت فقیه» سید محمد باقر صدر و «ولایت در امور حسبه» شیخ انصاری، ولایت فقیه را محدود به چارچوب‌های فقهی می‌دانستند (کلانتری و فتاحیان، ۱۳۹۱: ۹۲-۹۴). امام خمینی اما با تفسیر نوین، اداره حکومت را نیز در این نظریه گنجانده و با توسعه اختیارات فقیه از «ولایت عام» به «ولایت مطلقه»، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را مطرح کرد (مردانی و شاکری، ۱۳۹۱: ۷). نظریه ایشان، تحولی ایدئولوژیک بود که بر ضرورت حکومت فقهی عادل تأکید داشت. پس از انقلاب، نظریه ولایت فقیه به صورت رسمی در قانون اساسی گنجانده شد و تفسیر امام خمینی بر این اساس بود که ولی فقیه نه تنها مرجع مذهبی، بلکه باید مجری عدالت و حافظ دین در جامعه باشد (خمینی، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۷). اصلاحات قانون اساسی ۱۳۳۸ با حذف شرط «مجتهد جامع‌الشرایط» برای رهبری و افزایش اختیارات او، مرجعیت را از ناظر مستقل به ستون اصلی قدرت سیاسی تبدیل کرد. این تحول، «انقلاب ایدئولوژیک در حکمرانی شیعی» بود که هویت مرجعیت را از نهادی فرهنگی به نهادی سیاسی-حکومتی تغییر داد (Mavani, 2013: 210). بنابراین تفسیر جدید ولایت فقیه مرجعیت شیعه را از نهادی صرفاً مذهبی به عنصر کلیدی ساختار حکومت اسلامی تبدیل کرد.

۳-۱-۲. ورود برخی از مراجع به ساختار قدرت

ساختار سیاسی مبتنی بر قانون اساسی پس از پیروزی انقلاب، به‌گونه‌ای شکل گرفت که فقها و مراجع دینی به‌صورت قانونی عهده‌دار مسئولیت‌ها و مناصب کلیدی و حساس در نظام جدید شدند. قانون اساسی بر مبنای فقاقت و اجتهاد شکل گرفت و مناصبی مانند ریاست قوه قضائیه (اصل ۱۵۷)، عضویت در شورای نگهبان (۶ نفر مجتهد)، مجلس خبرگان رهبری و وزارت اطلاعات عمدتاً به مجتهدان سپرده شد (امام جمعه‌زاده و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۸). همچنین، نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز عرصه ورود برخی از مراجع شد. مجلس شورای اسلامی نیز از ابتدا به یکی از میدان‌های اصلی حضور فقهای سیاسی بدل شد؛ چنان‌که در مجلس اول، ۱۶۴ نفر از ۳۲۷ نماینده از روحانیون و مجتهدان بودند و بعدها بسیاری از آنان به مناصب اجرایی

چون ریاست جمهوری، وزارت و نهادهای حاکمیتی رسیدند (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۷۱). افزون بر این، نقش سنتی فقها در قضاوت، اجرای حدود، نصب امامان جمعه و مدیریت امور دینی نیز در قالب ساختارهای رسمی حکومت به آنان واگذار شد (فراستی، ۱۳۹۷: ۴۷). تأسیس نهادهایی چون سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات حوزه، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، و مراکز دینی بین‌المللی مانند جامعه المصطفی نیز نشانگر گسترش نفوذ نهادی و اجرایی فقها در حوزه دین و دولت است (ذوعلم، ۱۳۹۱: ۱۳۷). این تحولات، مرجعیت را از مرزهای صرفاً دینی فراتر برده و به بخشی از بدنه رسمی حکومت بدل ساخته است.

۲-۳. تغییر در نسبت مرجعیت با قدرت سیاسی

پس از انقلاب، مرجعیت تقلید شیعه از ناظر مستقل به نهادی ساختاری در نظام سیاسی تبدیل شد که وابستگی مالی و کاهش فضای انتقادی را تجربه کرد. این تغییرات تاثیر عمیقی بر رابطه مرجعیت با قدرت داشت.

۱-۲-۳. وابستگی مالی برخی مراجع به حکومت

برخی مراجع به دلیل گسترش فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی، برای تأمین هزینه‌های دفاتر و مراکز پژوهشی به بودجه‌های دولتی وابسته شدند. پس از درگذشت آیت‌الله گلپایگانی و انتصاب شورای مدیریت حوزه قم توسط آیت‌الله خامنه‌ای، تخصیص منابع دولتی به نهادهای مذهبی افزایش یافت. نمونه بارز این روند، حمایت ویژه از مؤسسه امام خمینی به ریاست آیت‌الله مصباح یزدی بود. این وابستگی مالی باعث تغییر در مدیریت حوزه و تقویت جایگاه مراجع نزدیک به حکومت شد. همچنین برخی مراجع با حضور در مناصب دولتی و شبه‌دولتی به منابع مالی و امکانات عمومی بیشتری دسترسی یافتند (Kadivar, 2017: 7). این اقدامات به ظاهر جایگاه مرجعیت را تقویت کرد، اما در عمل وابستگی مالی و نهادی مراجع به قدرت سیاسی را افزایش داد.

به طور کلی پس از انقلاب اسلامی، مراجع تقلید که پیش‌تر عمدتاً از وجوهات شرعی و حمایت مردمی استفاده می‌کردند، وابستگی مالی خود را به ساختار رسمی حکومت افزایش دادند. این منابع شامل بودجه‌های دولتی، تسهیلات اقتصادی و حمایت مالی در پروژه‌های فرهنگی و دینی مانند چاپ کتاب و تأسیس مدارس دینی است (Khalaji, 12/7/2012). همچنین مراجع، نهادهای دینی و حوزه‌های علمیه از بودجه‌های دولتی بهره‌مند می‌شوند. برای نمونه، در سال ۱۴۰۳ بودجه قابل توجهی به نهادهای دینی و آموزشی مانند دانشگاه اهل بیت، دانشگاه مذاهب اسلامی،

دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، شورای عالی حوزه علمیه خراسان، مرکز خدمات حوزه‌های علمیه، ستاد اقامه نماز، دانشگاه امام صادق و مؤسسات وابسته به مراجع اختصاص یافته است (عصاره‌نژاد و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۰). این حمایت مالی دولتی باعث شده مرجعیت برای بهره‌مندی از منابع بیشتر، ناچار به هماهنگی و همراهی با سیاست‌های حکومتی شود.

۲-۲-۳. محدود شدن فضای انتقاد

پس از انقلاب اسلامی، فضای انتقاد از ساختار قدرت و حکومت جمهوری اسلامی در نهاد مرجعیت شیعه محدود شد. این محدودیت‌ها هم توسط ساختار قدرت اعمال شد و هم مراجع تقلید به دلایل مختلف از موضع انتقادی خود عقب‌نشینی کردند. دلیل اصلی آن شکل‌گیری نظام مبتنی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه است که در آن تبعیت از ولی فقیه واجب و مخالفت با او مخالفت با امام معصوم به‌شمار می‌رود (Biglari, 2023: 73). به همین دلیل، ساختار قدرت با تعیین چارچوب‌های مشخص، فضای انتقاد را به طور کنترل‌شده مدیریت کرده و بدین ترتیب انسجام نظام را حفظ و از بروز اختلافات جدی جلوگیری می‌کند. برخی از مراجع از همان آغاز انقلاب با نظریه ولایت مطلقه فقیه مخالفت داشتند (Karakuş, 2020: 113). در این مسیر مخالفین با محدودیت‌هایی مواجه شدند، اما این روند با هدف حفظ هماهنگی و انسجام حوزه علمیه دنبال شد. نهادهایی مانند شورای نگهبان، قوه قضائیه و سازمان‌های امنیتی نقش مهمی در کنترل فضای نقد و انتقاد ایفا می‌کنند. قوانین مرتبط با مطبوعات، امنیت ملی و حمایت از مقدسات به عنوان ابزارهایی برای مدیریت نقدها به کار گرفته شده‌اند. دادگاه ویژه روحانیت که در سال ۱۳۵۸ تشکیل شد، برخی از روحانیون و مراجع مخالف را مورد محاکمه قرار داد و محدودیت‌هایی برای آن‌ها ایجاد کرد (Kadivar, 2017: 6). این چارچوب‌های قانونی به نوعی باعث شده‌اند تا مرجعیت در بیان نظرات خود با احتیاط بیشتری عمل کند و فضای نقد به سمت محافظه‌کاری متمایل شود.

۳-۳. تطبیق کارکردهای اجتماعی-فرهنگی مرجعیت قبل و بعد از انقلاب

این بخش به بررسی تحول کارکردهای اجتماعی-فرهنگی مرجعیت شیعه در دو دوره پیش و پس از انقلاب می‌پردازد.

۱-۳-۳. نقش حمایتی و داوری

در حوزه داوری و حل اختلاف، حوزه‌های علمیه و دفاتر مراجع، در دوره قاجار و حتی

پهلوی به نوعی «دادگاه‌های مردمی» بودند. البته در دوره رضاشاه به بعد با ایجاد تشکیلات دادگستری نوین، نقش قضایی از انحصار علما خارج شد (عیوضی، ۱۳۸۶: ۱۱). با این حال، این نقش به شکل سنتی و در عین حال محدود، در اختیار نهاد مرجعیت و روحانیت قرار داشت. ائمه جماعات نه تنها به حل و فصل اختلافات مالی میان مردم می‌پرداختند، بلکه به عنوان داورانی مورد اعتماد، به رفع کشمکش‌های خانوادگی، قومی و محلی نیز اقدام می‌کردند؛ زیرا متدینان خود را مجاز به مراجعه به دادگستری و محاکم رسمی قضایی نمی‌دانستند (محمدی، ۱۳۷۳: ۷۴). این کارکرد، جایگاه نهاد مذهبی را به عنوان مرجع حل اختلاف و تأمین‌کننده عدالت در زندگی روزمره مردم تثبیت می‌کرد. این کارکرد مرجعیت را به نهاد مورد اعتماد عمومی تبدیل کرده بود که اقتدارشان نه از قدرت سیاسی، که از سرمایه نمادین (اعتبار، تقوا، علم) و پذیرش مردمی ناشی می‌شد. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ با ایجاد یک ساختار حکومتی متمرکز و دارای قوه قضائیه رسمی، بستر عینی ایفای این نقش سنتی را به کلی از میان برد و آن را به نمونه‌ای کلاسیک از یک کارکرد کاملاً منقرض شده تبدیل کرد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، قوه قضائیه را به عنوان «قوه مستقل» و تنها مرجع رسمی اعمال قضاوت معرفی کرد (اصل ۱۵۶). این امر، هرگونه دادرسی موازی، غیررسمی و خارج از این ساختار را غیرقانونی و ملغی اعلام نمود. تشکیل دادگاه‌های انقلاب، دادگاه‌های عمومی و به ویژه دادگاه ویژه روحانیت، پیام روشنی داشت: امر قضاوت، انحصاراً در اختیار حکومت است (پروین، ۱۳۸۲: ۳). تشکیل این دادگاه‌ها و یک سیستم قضایی یکپارچه، عرصه را بر داوری مستقل و غیررسمی بست. از منظر حکومت جدید، وجود یک مرجع قضایی خارج از ساختار رسمی، نه تنها غیرضروری، که مغایر با حاکمیت قانون و وحدت رویه قضایی تفسیر می‌شد. افزون بر این، ادغام بخشی از مرجعیت در ساختار حکومت (مانند حضور در شورای نگهبان یا مجلس خبرگان) باعث شد که خود این نهاد به بخشی از حاکمیت تبدیل شود (خطیب دماوندی و دیگران، ۱۴۰۳: ۱)، و امکان ایفای نقش به عنوان داور بی‌طرف بیرونی را از دست بدهد. یک مرجع همسو نمی‌تواند همزمان هم بخشی از حکومت باشد و هم به عنوان داور مستقل بیرونی عمل کند. این یک تناقض ذاتی است. برای مراجع مستقل نیز هرگونه اقدام در این زمینه می‌توانست به عنوان رقابت با قوه قضائیه جمهوری اسلامی و ایجاد نهاد موازی قلمداد شده و تبعات امنیتی به همراه داشته باشد. بنابراین، نه تنها انگیزه‌ای برای مردم جهت رجوع به مراجع وجود نداشت (چون

احکام آنان فاقد پشتوانه اجرایی دولتی بود)، بلکه خود مراجع نیز به دلیل ملاحظات سیاسی، عملاً از پذیرش چنین نقش‌هایی خودداری کردند.

از منظر پییر بوردیو، این مسئله را می‌توان با تحلیل تغییر در میدان قدرت و سرمایه‌های در گردش تبیین کرد. پیش از انقلاب در میدان نسبتاً خودمختار دین، سرمایه نمادین مراجع (اعتبار، تقوا، علم فقهی) سرمایه مسلط بود. مرجع با تکیه بر این سرمایه، نقش داوری مستقل را ایفا می‌کرد. سرمایه اجتماعی (شبکه و کلا و ارتباط با مردم) و سرمایه اقتصادی (وجوهات شرعی) نیز در خدمت تقویت این نقش بودند. عادت‌واره حاکم بر مرجع، «عالم مستقل فراقدرتی» بود که داور بی‌طرف مردم است. قواعد میدان، بر کسب و نمایش هرچه بیشتر سرمایه نمادین استوار بود. سرمایه نمادین اغلب مراجع بعد از انقلاب در میدان جدید یا با سرمایه سیاسی (مقام و موقعیت نهادی) مبادله شد و از این رو تضعیف گردید، یا برای مراجع مستقل، در میدان جدید فاقد ارزش مبادله‌ای شد و آنان از عرصه قدرت حذف شدند. بنابراین، بستر عینی و نمادین لازم برای تداوم این کارکرد سنتی به کلی نابود گردید.

۳-۳-۲. نقش هدایتگری و ارشاد جامعه

در دوران پیش از انقلاب، این نقش هدایتگری در عین حال که بر پایه اصول ثابت دینی استوار بود، عمدتاً ماهیتی فراقدرتی، مستقل و اغلب انتقادی نسبت به ساختار حکومت داشت. مرجعیت، خود را نه تنها هادی توده‌های مردم، که ارشادکننده حاکمان وقت نیز می‌دانست. الگار دو عامل اصلی افزایش نفوذ علما در دوره قاجار را چنین می‌داند: اول، تحول فقه شیعه که مجتهد را از مرجع دینی صرف به رهبر اجتماعی و اجرایی ارتقا داد و او را مرجع اصلی تعیین مسیر جامعه کرد؛ دوم، ویژگی دولت قاجار بود که برخلاف صفویان به دلیل نداشتن نسب با ائمه، فاقد مشروعیت دینی کامل بود. این ضعف، فرصتی برای علما فراهم کرد تا از حکومت انتظار تبعیت از ارشادهای دینی داشته باشند (الگار، ۱۳۵۶: ۳۱-۳۲). بدین ترتیب، مجتهدان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقهی و اجتماعی، نقش تعیین‌کننده‌ای در هدایت جامعه ایفا کردند.

مراجع شیعه، به‌ویژه «ارکان ثلاثه»^۱ و فقهای بزرگی چون آیت‌الله نائینی و سید محمد طباطبایی، نقش محوری و هدایتگری در نهضت مشروطیت داشتند و با صدور فتاوا و تبیین مبانی

۱. آیت الله محمدکاظم خراسانی، میرزا حسین خلیلی تهرانی و ملا عبدالله مازندرانی

نظری، جامعه را رهبری کردند. این نقش هدایتگری مرجعیت، از طریق فتاوا و رهبری فکری، تأثیر عمیقی بر پیشرفت نهضت داشت (شاهدی، ۱۳۹۵: ۱۰۶-۱۰۵). در دوره پهلوی، نقش هدایتگری مراجع شیعه به اوج خود رسید؛ آنها با استفاده از مساجد به‌عنوان کانون‌های ارتباطی، پیام‌های امام خمینی (ره) و دیگر مراجع را در سراسر کشور منتشر کردند. نوارهای سخنرانی‌ها امام به‌عنوان ابزار قدرتمند آگاهی‌بخشی و جهت‌دهی افکار عمومی عمل می‌کرد. این شبکه ارتباطی، نقش راهبردی مراجع را در هدایت و روشنگری جامعه تثبیت کرد (استمیل، ۱۳۷۷: ۷۱). بدین ترتیب، مراجع جایگاه خود را به‌عنوان روشنگران اصلی جامعه تثبیت کردند.

پس از انقلاب اسلامی، با استقرار حکومتی دینی، محتوا، جهت‌گیری و بستر اجرایی این نقش هدایتگری دچار دگردیسی، دوگانگی و پیچیدگی عمیق شد. برای مراجعی که در ساختار حکومت ادغام شده یا با آن همسو هستند، محور اصلی هدایتگری از نقد و ارشاد قدرت به توجیه، تحکیم و هدایت جامعه در مسیر تأیید حکومت اسلامی تغییر یافته است. محتوای بیانیه‌ها، خطبه‌ها و رساله‌های عملیه این مراجع، اگرچه کماکان بر معارف دینی و اخلاقیات تأکید دارد، اما عمدتاً حول محورهایی چون تأکید بر وحدت و انسجام حول ولایت فقیه، تبیین و توجیه سیاست‌های کلان نظام، و هشدار درباره «توطئه‌های دشمنان» می‌چرخد. بسیاری از مراجع با حمایت از نظریه ولایت مطلقه فقیه، بر لزوم اطاعت از ولی فقیه در تمام امور دینی، سیاسی و اجتماعی تأکید می‌کنند. به عنوان نمونه محمدتقی مصباح یزدی، از جمله علمایی است که در این زمینه بر اطاعت بی‌چون و چرا از ولی فقیه تأکید کرده است (مهدنور، ۱۴۰۰: ۶). آیت‌الله مکارم شیرازی نیز بارها بر حفظ وحدت و انسجام اسلامی و لزوم تبعیت از رهبری برای حل مشکلات تأکید کرده است (شیرانی و وردی، ۱۳۹۳: ۲۳). پس از انقلاب، مراجع با تکیه بر جایگاه دینی خود، نقش هدایتگری خود را نیز تغییر دادند و بیشتر به تبیین و توجیه سیاست‌های حکومت پرداختند. نقدهای آنها نسبت به مشکلات داخلی اغلب کلی و بدون اشاره مستقیم به عملکرد حاکمیت است و مشکلات را عمدتاً به تهدیدات خارجی مانند غرب و تحریم‌ها نسبت می‌دهند. این مراجع با تقویت روایت مقاومت و مظلومیت ایران در برابر نظام جهانی، مشروعیت سیاست‌های داخلی و خارجی را در اذهان عمومی حفظ می‌کنند. بدین ترتیب، نقش ارشادی آنها بیشتر در چارچوب حمایت و بسیج افکار عمومی علیه دشمنان خارجی محدود است و انتقاد جدی داخلی کاهش یافته است. البته به عملکرد دولت‌ها همواره نقد وجود دارد، ولی مبانی حکومت و حاکمیت مورد نقد اندکی قرار

می‌گیرد (Parchami, 2022: 18). بنابراین، مراجع با همسوسازی آموزه‌های شیعه با سیاست‌های کلان نظام، نقش فعالی در ترویج گفتمان رسمی و تقویت هویت مقاومت ایفا کردند. این تغییر، آنان را تا حدی از جایگاه «هدایتگر مستقل و منتقد» به «مروج گفتمان حکومتی» رساند و موجب کاهش نفوذ اجتماعی‌شان در میان منتقدان حاکمیت شد. با این حال، همچنان وظایف سنتی مانند تبلیغ دین و پاسخگویی به مسائل شرعی از طریق نهادهایی چون حوزه و وبسایت‌ها ادامه می‌یابد.

در مقابل مراجع خارج از چارچوب حکومت، همچنان سنت هدایتگری انتقادی پیش از انقلاب را حفظ کرده و حکومت را نهادی بشری و قابل نقد می‌دانند. آنها خود را موظف به پاسخگویی به مسائل روز و هدایت جامعه بر پایه اصول سنتی مرجعیت می‌دانند، حتی اگر در تقابل با قدرت قرار گیرند (Ghobadzadeh, 2022: 8). در یک مقایسه تطبیقی کلی می‌توان گفت: پیش از انقلاب، نقش هدایتگری مرجعیت، مستقل، فراقدرتی، انتقادی و معطوف به ارشاد هم مردم و هم حکومت بود. مراجع، رهبران فکری و معنوی بی‌بدیل جامعه در مقابله با استبداد و استعمار بودند. پس از انقلاب، این نقش دوپاره و سیاسی زده شده است؛ برای مراجع همسو، هدایتگری عمدتاً درون‌حکومتی، توجیه‌گرایانه و معطوف به حفظ نظام است، اگرچه نقش سنتی پاسخگویی به استفتائات را حفظ کرده‌اند. برای مراجع خارج از ساختار حکومت، این نقش اگرچه مستقل و انتقادی باقی مانده و ادامه سنت گذشته است، اما به دلیل فشار و حاشیه‌رانی، فاقد میدان اثرگذاری گسترده و امکان «ایجاد انسجام معنوی» در سطح کلان جامعه شده است. از منظر بوردیو، پس از انقلاب قواعد میدان مرجعیت تغییر کرد؛ پیش از انقلاب، سرمایه نمادین چون استقلال و تقوا مشروعیت می‌آفرید، اما پس از آن، سرمایه سیاسی و نزدیکی به قدرت اهمیت یافت. مراجع همسو با حکومت بخشی از سرمایه نمادین خود را در ازای سرمایه سیاسی مبادله کردند و تا حدی از نقش هدایتگر مستقل فاصله گرفتند. در مقابل، مراجع منتقد با حفظ استقلال، سرمایه نمادین خود را حفظ کرده‌اند، اما به دلیل تغییر قواعد میدان، به حاشیه رانده شده‌اند.

۳-۳-۳. نقش فرهنگی و آموزشی

نقش فرهنگی و آموزشی مرجعیت شیعه، از ارکان اساسی تداوم و پویایی مکتب تشیع است که عمدتاً از طریق حوزه‌های علمیه تحقق می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۵). این حوزه‌ها به عنوان دانشگاه‌های علوم اسلامی، با جذب و تربیت طلاب و اعطای اجتهاد، نسل‌های متعددی از عالمان

دینی را پرورش داده‌اند. مراجع تقلید، به‌عنوان مدیران و استادان حوزه، سیاست‌های کلان آموزشی را تعیین و دروس عالی را تدریس می‌کنند که تداوم اجتهاد و پاسخگویی به نیازهای دینی را تضمین می‌کند. همچنین، با تأسیس کتابخانه‌های تخصصی، حمایت پژوهش‌های دینی، انتشار آثار علمی و برگزاری مجالس درس، به غنای فرهنگی جامعه دینی کمک می‌نمایند (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۵: ۳). این فعالیت‌ها، مرجعیت را به نهادی مؤثر فرهنگی و آموزشی تبدیل کرده که بر فرهنگ عمومی جامعه تأثیرگذار است.

در دوران پیش از انقلاب، نقش فرهنگی و آموزشی مرجعیت شیعه عمدتاً در چارچوبی مستقل و خودگردان و فراقدرتی ایفا می‌شد، با تأمین بودجه از وجوهات شرعیه که استقلال مالی و عملی حوزه‌ها را تضمین می‌کرد (بیگدلی و زیباکلام، ۱۳۹۸: ۴)، برنامه‌های درسی، گزینش اساتید و اعطای مدارج علمی کاملاً در اختیار مراجع بود و دولت پهلوی نفوذ چندانی نداشت. آیت‌الله حائری یزدی، استقلال حوزه را حفظ و بنیه علمی آن را تقویت کرد (خلیلی، ۱۳۹۷: ۳۳۶). پس از او، آیت‌الله بروجردی با احیای میراث حدیثی و ساماندهی حوزه، جایگاه علمی و فرهنگی مرجعیت را ارتقا داد و حوزه قم را به مرکز پژوهش‌های دینی تبدیل کرد که طلاب بسیاری از جهان شیعه را جذب کرد (زنگنه و حمیدی، ۱۳۹۵: ۷۹). این استقلال، حوزه‌ها را قادر ساخت تا گفتمان‌های جایگزین فرهنگی و فکری در مقابل گفتمان رسمی حکومت ایجاد کنند.

پس از انقلاب اسلامی، نقش مرجعیت و حوزه‌های علمیه تحول و گسترش یافت و در عین حال تنش‌های جدیدی پدید آمد. با استقرار حکومت دینی، امکانات و منابع بی‌سابقه‌ای به حوزه‌ها اختصاص یافت؛ بودجه دولتی به حوزه‌ها تزریق شد (عصاره‌نژاد و دیگران، ۱۴۰۳: ۶) و دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی جدیدی مانند دانشگاه علوم اسلامی رضوی و پژوهشگاه‌های وابسته به دفتر مراجع در قم تأسیس شدند. این امکان گسترش کمی و کیفی فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی را فراهم کرد. مراجع شبکه‌های گسترده‌ای از مدارس دینی، انتشارات، پایگاه‌های اینترنتی و رسانه‌ها ایجاد کردند که پیش از انقلاب غیرقابل تصور بود (ذوعلم، ۱۳۹۱: ۱۳۷). همچنین، تمرکززدایی از حوزه قم و رونق حوزه‌های علمیه در مشهد، اصفهان و تهران از دیگر دستاوردهای این دوره بود، در حالی که تأسیس حوزه علمیه قم توسط آیت‌الله حائری هم‌هنگ با تحولات زمانی بود (اربطیان، ۱۳۸۵: ۳). همچنین پس از انقلاب، مدارس حوزوی ویژه طلاب غیرایرانی با برنامه‌های متناسب برای تربیت آنان تأسیس و رونق یافت. این تحولات نه تنها حوزه‌های ایران را گسترش

داد، بلکه حوزه‌های شیعه‌نشین جهان را نیز تحت تأثیر قرار داد (ذوعلم، ۱۳۸۶: ۱۱).

پس از انقلاب، ادغام حوزه‌های علمیه در ساختار حکومتی، استقلال سستی آنها را دچار چالش کرد و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و آموزشی به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر نهادهای حکومتی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجمع جهانی اهل بیت قرار گرفت. برخلاف دوره قبل از انقلاب که حوزه‌ها مستقل و خودگردان بودند، اکنون گزینش طلاب، تعیین متون درسی (از جمله دروس انقلاب فرهنگی و معارف اسلامی) و اولویت‌های پژوهشی با جهت‌گیری‌های سیاسی هماهنگ شده است. در این دوره، آموزش طلاب ولایتمدار و گسترش ارزش‌های انقلابی در صدر برنامه‌ها قرار گرفته است (حاجیلوئی محب و خلیلی، ۱۴۰۲: ۵۵). این تغییر موجب شده مراجع هم نقش سستی آموزش دینی را حفظ کنند و هم به عنوان بخشی از ساختار رسمی فرهنگی نظام جمهوری اسلامی عمل نمایند، که نوعی دوگانگی در نقش آنان ایجاد کرده است.

این دوگانگی در مواجهه با مسائل فرهنگی و چالش‌های فکری جدید آشکار می‌شود. مراجع همسو عمدتاً در چارچوب گفتمان رسمی حکومت عمل کرده و تمرکزشان بر ترویج ارزش‌های نظام، مقابله با تهاجم فرهنگی غرب و تربیت نیروهای مذهبی وفادار است. پژوهش‌های دینی آنها غالباً به دفاع از مبانی فقهی-سیاسی نظام مانند ولایت فقیه معطوف است (حاجیلوئی محب و خلیلی، ۱۴۰۲: ۵۵). در مقابل، مراجع مستقل یا منتقد بر حفظ استقلال حوزه و پرداختن به موضوعات فرهنگی-اجتماعی و سستی تأکید دارند که ممکن است با سیاست‌های رسمی در تضاد باشد. برخی از آنها به مباحثی مانند حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی دینی و نقد قدرت می‌پردازند (Khodadadi, 2025: 17). این گروه حوزه را نهادی علمی مستقل می‌دانند، اما دسترسی‌شان به

منابع دولتی و رسانه‌های رسمی محدود است و فضای فعالیت‌شان کمتر فراهم شده است. در یک مقایسه تطبیقی کلی می‌توان گفت: پیش از انقلاب، نقش فرهنگی و آموزشی مرجعیت، اگرچه با محدودیت منابع مالی و فشارهای سیاسی روبرو بود، اما از استقلال کامل، تمرکز بر علوم سستی دینی و موضعی عمدتاً انتقادی یا غیرهمسو با گفتمان حاکم برخوردار بود. پس از انقلاب، این نقش گسترده‌تر، نهادینه‌شده و دارای امکانات فراوان شده، اما در عین حال بخشی از استقلال خود را از دست داده و به عرصه‌ای برای کشمکش بین گرایش‌های مختلف فکری-سیاسی در درون حکومت تبدیل شده است. پس از انقلاب، مرجعیت هم نهاد آموزشی و هم ابزار فرهنگی برای ترویج ارزش‌های حکومت شده است، در حالی که پیش از انقلاب سرمایه فرهنگی آن مبتنی بر

تسلط بر متون کلاسیک و پژوهش علمی مستقل از قدرت سیاسی بود (الگار، ۱۳۵۶: ۲۷-۲۵). مرجعیت پیشین به عنوان مرکزی علمی و فقهی شناخته می‌شد که ارزش آن در حفظ فاصله از قدرت سیاسی بود (عیوضی، ۱۳۸۶: ۱۱). این تغییر را می‌توان با تحول در ترکیب سرمایه‌های میدان مرجعیت از منظر بوردیو توضیح داد. سرمایه نمادین یک مرجع نیز مستقیماً به برخورداری از این سرمایه فرهنگی وابسته بود. پس از انقلاب، برای مراجع همسو، سرمایه سیاسی (دسترس به نهادهای حکومتی، بودجه دولتی، امکان گسترش نهادهای تحت امر) به سرمایه‌ای مکمل و بسیار تأثیرگذار تبدیل شد. این مراجع می‌توانند سرمایه فرهنگی خود (مثلاً با تأسیس دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های جدید) را با استفاده از سرمایه سیاسی گسترش دهند، اما در عوض، استقلال عمل و بی‌طرفی علمی - که خود بخشی از سرمایه نمادین است - را به خطر می‌اندازند. برای مراجع مستقل، سرمایه فرهنگی محض کماکان سرمایه اصلی است، اما فقدان سرمایه سیاسی، دامنه عمل و اثرگذاری فرهنگی آنان را محدود می‌کند. قواعد میدان اکنون به گونه‌ای است که تلفیق سرمایه فرهنگی و سیاسی می‌تواند به تولید سرمایه نمادین بیشتر (در نزد حامیان نظام) بینجامد، در حالی که حفظ سرمایه فرهنگی محض ممکن است به حاشیه‌رانی بیانجامد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل تحول کارکرد اجتماعی فرهنگی نهاد مرجعیت شیعه پس از انقلاب اسلامی، نشان داد که استقرار نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و دگردیسی‌های ساختاری پس از انقلاب، تأثیرات عمیقی بر اقتدار و موقعیت نهادی مرجعیت برجای گذاشته است. بر این اساس، فرضیه تحقیق تأیید می‌شود؛ ورود بخشی از مرجعیت و روحانیت به ساختار رسمی حکومت، زمینه‌ساز چالش‌های ساختاری جدی برای حفظ استقلال سستی در کارکردهای داوری مستقل، هدایتگری فراحکومتی و آموزشی گردیده است. تحول کارکردی مرجعیت، یکپارچگی سستی آن را از میان برده و آن را به نهادی با کارکردهای دوگانه (همسو با ساختار و متقد مستقل) تبدیل کرده است. یافته‌ها حاکی از آن است که از میان کارکردهای سستی، نقش داوری مستقل و قضاوت فراقدرتی نهاد مرجعیت به دلیل یکپارچه‌سازی قوه قضائیه ذیل حکومت، عملاً به یک کارکرد منقرض شده تبدیل شده است؛ امری که مشروعیت قضایی را به انحصار دولت درآورد و بستر نمادین و عینی فعالیت موازی را از میان برد. کارکرد هدایتگری و ارشاد جامعه نیز دچار

دوپارگی و سیاسی‌شدگی گردید؛ مراجع همسو عمدتاً نقش توجیه‌گرایانه و تحکیم‌بخش نظام را ایفا می‌کنند، در حالی که مراجع مستقل و منتقد، با وجود حفظ اقتدار نمادین، به حاشیه رانده شده و توانایی ایجاد انسجام معنوی کلان در سطح جامعه را از دست داده‌اند. در نهایت، کارکرد آموزشی و فرهنگی با وجود بهره‌مندی از منابع دولتی و گسترش کمی بی‌سابقه، بخشی از استقلال فکری و نهادی خود را از دست داده و سیاست‌گذاری‌های آن با جهت‌گیری‌های کلان حکومتی هماهنگ شده است.

از منظر نظریه بوردیو، این دگرگونی را باید در چارچوب تقاطع اجباری و تنش‌زای میدان مرجعیت (دین) با میدان قدرت سیاسی تحلیل کرد. با انقلاب اسلامی، قواعد بازی در میدان مرجعیت تغییر کرد و سرمایه سیاسی (نزدیکی به قدرت، دسترسی به مناصب و بودجه دولتی) به عنصری کلیدی تبدیل شد که با سرمایه نمادین (اعتبار، تقوا، علم مستقل) رقابت کرد. مراجع همسو، سرمایه نمادین خود را با سرمایه سیاسی مبادله کردند؛ این امر هرچند به گسترش نهادی و کمی فعالیت‌هایشان انجامید، اما در عمل باعث فرسایش سرمایه نمادین سستی (استقلال از قدرت) شد و موقعیت «نهاد فراقدرتی» را تضعیف کرد. در مقابل، مراجع مستقل با حفظ عادت‌واره سستی (علم و استقلال)، در میدان جدید فاقد ارزش مبادله‌ای شدند و به حاشیه رفتند. این تحولات نشان می‌دهد که چگونه میدان قدرت توانسته است مرزها و سلسله‌مراتب میدان دین را بازتعریف کند.

با توجه به وابستگی مالی نسبی حوزه‌ها به بودجه‌های دولتی و نهادینه‌شدن ساختار ولایت فقیه، پیش‌بینی می‌شود که دوگانگی کارکردی مرجعیت در آینده تداوم یابد. بخش همسو، هرچند با چالش‌های مشروعیت اجتماعی در میان اقشار منتقد مواجه خواهد بود، اما از حمایت‌های ساختاری و منابع سیاسی برای حفظ نفوذ خود در ساختار حکومتی بهره خواهد برد. در مقابل، بخش مستقل، برای حفظ بقا و تقویت سرمایه نمادین خود، ناچار است بر مرجعیت صرفاً فقهی و اخلاقی، حفظ صریح استقلال مالی، و نقد هوشمندانه از موضع دین‌داری سستی تأکید کند. انتظار می‌رود که کارکرد اجتماعی-فرهنگی مرجعیت در آینده، بیشتر در قلمرو نظام تبلور یابد و نفوذ آن در عرصه‌های عمومی فراحکومتی و چالش‌برانگیز، رو به کاهش بگذارد. جهت حفظ و بهبود کارکردهای اجتماعی-فرهنگی مرجعیت به‌عنوان یک نهاد فراقدرتی، تقویت استقلال مالی آن به طرق سستی برای کاهش وابستگی به بودجه‌های حکومتی ضروری است. مرجعیت باید بتواند به طور کامل از حکومت جدا و مستقل شود تا بتواند نقش هدایتگری سستی و بی‌طرف خود را با

تمرکز بر اخلاق و پاسنخگویی به چالش‌های روزمره جامعه احیا کرده و سرمایه نمادین فرسوده‌شده را بازسازی کند. همچنین، برای حفظ سرمایه فرهنگی اصیل، حوزه علمیه باید بر آزادی فکری و علمی در برابر سیاست‌گذاری‌های دولتی تأکید نماید. در نهایت، تأسیس نهادهای میانجیگری اجتماعی غیررسمی مبتنی بر اعتبار اخلاقی مراجع، به‌عنوان جایگزینی برای کارکرد داوری قضایی از دست رفته، توصیه می‌شود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی ایران، ترجمه: کاظم فیروزمند و دیگران، تهران: نشر مرکز.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۳). مشروطه ایرانی، چاپ چهارم، تهران: نشر اختران.
- اربطیان، حسن (۱۳۸۵). تحولات ساختاری و معرفتی در حوزه‌های علمیه، معرفت، ۱۰۳، ۱۲-۱.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: قومس.
- استمپل، جان. دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: نشر رسا.
- اطهری، سیدحسین؛ دستغیب، لیلا (۱۳۹۳). بازتاب نمادین نقد و نفی قدرت مستقر، در مناسک و شعائر شیعه با تأکید بر دوره صفویه و قاجاریه، شیعه‌شناسی، ۱۲ (۴۵)، ۱۰۶-۷۷.
- اعرافی، علیرضا؛ آزادی، محمد (۱۴۰۱). وظیفه مکلف در فرض فقدان فتوای مجتهد اعلم، پژوهش‌های فقهی تا اجتهاد، ۶ (۱۱)، ۲۴-۵.
- الگار، حامد (۱۳۵۶). نقش روحانیت پیش رو در جنبش مشروطیت، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: نشر توس.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
- امام جمعه‌زاده، سیدجواد؛ شهرام نیا، امیرمسعود؛ نجات‌پور، مجید (۱۳۹۱). روحانیت شیعه و مقایسه سه دهه نقش آن پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی، شیعه‌شناسی، ۱۰ (۳۹)، ۱۵۳-۱۹۰.
- بنانی، امین؛ زندیه، حسن (۱۳۸۵). نظام قضایی جدید در دوره پهلوی، پژوهشنامه تاریخ، ۲ (۵)، ۳۵-۶۰.
- بیدگلی، محمد؛ زیباکلام، صادق (۱۳۹۸). نقش نهاد مرجعیت و روحانیت شیعه در گفتمان مشروطه‌خواهی ایران، علوم سیاسی، ۱۵ (۴۷)، ۱۸-۱.
- پرستش، شهرام (۱۳۸۵). صورت‌بندی میدان تولید ادبی در ایران معاصر، رساله دکتری، رشته جامعه‌شناسی نظری- فرهنگی، دانشگاه تهران.

پرستش، شهرام(۱۳۸۵). صورت‌بندی میدان تولید ادبی در ایران معاصر، رساله دکتری، رشته جامعه‌شناسی نظری- فرهنگی، دانشگاه تهران.

پروین، فرهاد(۱۳۸۲). اهداف و وظایف قوه قضائیه در قانون اساسی، اندیشه حوزه، ۴۳ و ۴۴، ۱-۱۵.

پورمولا، سیدمحمدهاشم؛ حمیدی، مهدی(۱۳۹۵). مفهوم شناسی ولایت در فقه امامیه، نخستین همایش ملی واژه پژوهی در علوم اسلامی، ۱۲-۱.

حاجیلوئی محب، محمد مهدی؛ خلیلی، رقیه(۱۴۰۲). نقش حوزه‌های علمیه در گسترش ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی (بر اساس نظریه پخش)، پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۱۲(۱)، ۵۵-۷۸.

خاکرند، شکرالله؛ بیاتی، سمیه(۱۳۹۲). سنخ‌شناسی روحانیت در عصر پهلوی اول، پارسه، سال ۱۳(۲۱)، ۴۵-۲۳.

خطیب دماوندی، مهدی؛ فراهانی، محمدصادق؛ فتاحی، علی(۱۴۰۳). واکاوی ضوابط حاکم بر جایگاه و صلاحیت‌های مجلس خبرگان رهبری در آراء و نظرات شورای نگهبان، دانش حقوق عمومی، ۱۴(۳)، ۲۳-۱.

خلیلی، محمدجواد(۱۳۹۷). واکاوی رابطه دولت پهلوی اول و حوزه علمیه؛ از تعامل تا تضاد، تاریخ، سیاست و رسانه، ۱(۳)، ۳۲۹-۳۴۰.

خمینی، سید روح الله(۱۳۸۵). ولایت فقیه، حکومت اسلامی، اصفهان: ناشر دیجیتال مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائم‌اصفهان.

ذوعلم، علی(۱۳۸۶). حوزه در انقلاب و انقلاب در حوزه‌ها، زمانه، ۶۵، ۱۸-۱.
ذوعلم، علی(۱۳۹۱). کارکرد ولایت فقیه در عرصه بنیان‌ها و نهادهای دینی، کتاب نقد، ۶۲-۶۱، ۱۳۸-۱۱۵.

زنگنه، پیمان؛ حمیدی، سمیه(۱۳۹۵). بازنمایی نقش حوزه علمیه شهر قم در ظهور گفتمان اسلام سیاسی در دوره پهلوی (با تأکید بر اندیشه سیاسی امام خمینی)، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۶(۱۹)، ۷۳-۹۱.

شاهدی، مظفر(۱۳۹۵). علما و مراجع مشروطه‌خواه؛ از آغاز دوره دوم مشروطیت تا رحلت آخوند خراسانی، ژرفا پروژه، ۶ و ۷، ۹۷-۱۳۳.

شمیم، علی اصغر (۱۳۷۹). ایران در دوره سلطنت قاجار: قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری، چاپ هشتم، تهران: مؤسسه انتشارات مدبر.

شیرانی، مجتبی؛ الله وردی، علی (۱۳۹۳). دیدگاه آیت الله مکارم شیرازی درباره وحدت اسلامی، مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، ۱۰(۳۸)، ۳۱-۱۸.

صابر، سیدمحمد مهدی؛ کیخا، محمدرضا؛ تولایی، علی (۱۳۹۹). بازپژوهی ادله فقهی تقلید از مجتهد متجزی، فقه اسلامی و مبانی حقوق، ۱۴(۴۲)، ۹۴-۷۷.

صمدی، محمد (۱۳۵۸). تاریخچه روحانیت شیعه، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

طایفی، شیرزاد؛ شیخ الاسلامی، محمد (۱۴۰۳). دگردیسی کنش در ترس و لرز غلامحسین ساعدی با تکیه بر نظریه عمل پیر بوردیو، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، ۱۳(۱)، ۱۰۲-۸۱.

عصاره‌نژاد، سینا؛ صبوری، جواد؛ سیاحی‌زاده‌فرد، حسنعلی (۱۴۰۳). ارزیابی عملکرد قانون بودجه ۱۴۰۳ کل کشور: حوزه دین، ارشاد اسلامی و اوقاف، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۲۰۱۸۲، ۲۲-۱.

علوی سیستانی، علی (۱۳۸۸). نهادی به وسعت تمام ضرورت‌ها، زمانه، ۸۶ و ۸۷، ۱-۱۳.

عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۶). روحانیت شیعه و تحولات سیاسی-اجتماعی، زمانه، ۵۷، ۱۵-۱۱.

فراستی، عبدالوهاب (۱۳۹۷). روحانیت و قدرت به روایت امام خمینی، سیاست‌نامه مفید، ۱(۳)، ۴۵-۵۸.

کلانتری، ابراهیم؛ فتاحیان، محمد حسین (۱۳۹۱). نوآوری امام خمینی (ره) در میانی نظریه ولایت فقیه، پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۱(۱)، ۱، ۱۰۲-۷۱.

کلاهی، رضا (۱۳۹۱). تغییر در قدرت تشکیلاتی و قدرت معنوی روحانیت در گذار از قاجار به پهلوی، مطالعات اجتماعی ایران، ۱(۱)، ۱۱۳-۱۳۵.

کدی، نیکی آر (۱۳۸۱). ایران در دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

گلابی، فاطمه؛ بوداقی، علی؛ علیپور، پروین (۱۳۹۴). مروری تحلیلی بر تلفیق عاملیت و ساختار در اندیشه پیر بوردیو، پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۴(۶)، ۱۱۷-۱۴۳.

لمبتون، آن‌کترین (۱۳۶۳)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آریاندا، تهران: امیرکبیر.

محمدی، منوچهر (۱۳۷۳). تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
 مردانی، نادر؛ شاکری، حمید (۱۳۹۱). تحلیلی بر نظریه دولت در قانون اساسی ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸ با تأکید بر اختیارات رهبری، حقوق اساسی، ۹(۱۸)، ۱۷۶-۱۳۱.
 مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۶). عمده‌ترین نیازهای جهان اسلام و وظایف حوزه علمیه، پیام حوزه، ۱۳، ۱۲-۱.
 مهدنور، محمد (۱۴۰۰). بررسی ولایت فقیه در اندیشه سیاسی علامه مصباح یزدی، سیاست پژوهی جهان اسلام، ۸(۲۳)، ۱۳-۱.
 نقیب‌زاده، احمد؛ استوار، مجید (۱۳۹۱). بوردیو و قدرت نمادین، سیاست، ۴۲(۲)، ۲۷۲-۲۹۴.
 نوح‌دوست، رضا (۱۳۹۷). وضعیت سنجی سرمایه روحانیت قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد واحد تهران-مرکز.
 وکیلان، منوچهر (۱۳۸۱). تاریخ آموزش و پرورش در اسلام و ایران، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

- Biglari, Ahmad (2023), "Mohammadreza Hakimi and Shia Political Theology", *Islamic Political Thought*, Vol. 10. No. 2, pp: 65-85. doi.10.30497/ipt.2023.76684
- Bourdieu, Pierre & Wacquant, Loic J. D. (1992), *An Invention to Reflexive Sociology*, First Published, Cambridge: Polity Press.
- Bourdieu, Pierre (1986), "The Forms of Capital in J.G. Richardson" (ed.), *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education*, New York: Greenwood Press, pp. 241-258.
- Bourdieu, Pierre (1996), *On Television and Journalism*, London: Pluto Press.
- Bourdieu, Pierre (2005), *Language and Symbolic Power*, Translated by Gino Raymond and Matthew Adamson, London: Polity Press.
- Ghobadzadeh, Naser (2022), "Wasatiyya Discourse in Shi'i Islam: Ayatollah Montazeri and Human Rights Jurisprudence", *Religions*, Vol. 13, No. 2, pp: 1-17. doi.10.3390/rel13020126
- Kadivar, Mohammad Ali (2017), "The Ayatollahs and the Republic: The Religious Establishment in Iran and its Interaction with the Islamic Republic", *Center for Open Science*, pp: 1-8. doi.10.31219/osf.io/3d6jq
- Karakuş, Girayalp (2020), "Iran Real Politics and Political Motivation of Shiite", *Bilecik Şeyh Edebali Üniversitesi Sosyal*

- Bilimler Dergisi, Vol. 5, No. 1, pp: 110-124.
doi.org/10.33905/bseusbed.728266
- Khalaji, Mehdi (12/7/2012), "The Iranian Clergy's Silence", Available at: <https://www.hudson.org/national-security-defense/the-iranian-clergy-s-silence-#footNote8>
- Khodadadi, Bahman (2025), "Public Interest (Maslahat) in Shi'i Theocracy: Implications for Legal and Political Decision-Making", Iranian Studies, First View , pp: 1 – 36.
- Parchami, Ali (2022), "An Iranian Worldview, The Strategic Culture of the Islamic Republic", Journal of Advanced Military Studies, Special Issue on Strategic Culture, pp: 9-23.
- Wacquant, loic (2006), Pier Bourdieu, Department of Sociology, University of California- Berkeley.